



## نخست وزیران انگلیس،

نویسنده: نادرول ویسون / مترجم: جلال رضائی راد



### و تأثیر سیاست آنان در تاریخ ایران

دکتر جواد شیخ الاسلامی

نخست وزیران انگلیس. نویسنده هارولد ویلسون. مترجم جلال رضائی راد. نشر گفتار. تهران. ۱۳۶۶. ۵۷۲ صفحه. ۱۶۰۰ ریال.

نخست وزیران انگلیس نام کتابی است که یکی از نخست وزيران سابق این کشور (سرهاولد ویلسن) دربارهٔ رجالی که از زمان والهول تا زمان مک میلان عهده دار این مقام شامخ در بریتانیا بوده اند نوشته. در طول يك فاصلهٔ زمانی ۲۵۵ ساله (از اکتبر ۱۷۲۱ تا آوریل ۱۹۷۶) همچنانکه مؤلف در مقدمهٔ کتاب خود اشاره کرده جمعاً پنجاه نخست وزیر بر مسند ریاست کابینهٔ بریتانیا تکیه زده اند که برخی از آنها در دورانهای بسیار مهم و طوفانی تاریخ انگلیس عهده دار این سمت حساس بوده اند.

از سال ۱۹۷۶ تاکنون پنج نخست وزیر دیگر بر فهرست نخست وزیران گذشتهٔ بریتانیا اضافه شده است که هارولد ویلسن شرح حال آنها را به دلیل اینکه: «... خیلی به زمان ما نزدیک هستند و موقع مناسب برای نوشتن شرح حال و ارزیابی اعمال و خدماتشان هنوز فرا نرسیده...» در این کتاب نیاورده است. این پنج نخست وزیر بعدی عبارتند از:

- ۱) سر آلکساندر داگلس - هیوم،
- ۲) سرهاولد ویلسن،
- ۳) مستر ادوارد هیت،
- ۴) مستر جیمز کالاهن،
- ۵) خانم مارگارت تاچر.

قبلاً چند سطری دربارهٔ شخصیت خود نویسنده:

سرهاولد ویلسن از آن گروه سیاستمداران معدود انگلیسی است که می شود گفت با «ستاره ای سعد» به دنیا آمده است. وی

اندکی پس از اخذ درجهٔ لیسانس در اقتصاد و علوم سیاسی از دانشگاه آکسفورد (۱۹۳۷) موقعی که هنوز بیست و یک ساله بود عنوان استادیار همین رشته را در دانشگاه مزبور بدست آورد. در زمان جنگ وارد خدمات دولتی شد. از سال ۱۹۴۳ تا سال ۱۹۴۴ رئیس ادارهٔ «اقتصاد و آمار» در وزارت سوخت و انرژی انگلستان بود. سال بعد به عنوان نمایندهٔ مجلس از حوزهٔ انتخابیهٔ اورمس کیرک (Ormskirk) برگزیده شد. وی که در این تاریخ ۲۹ ساله بود یکی از جوانترین اعضای مجلس عوام به شمار می رفت. در نخستین کابینهٔ کارگری انگلیس که بعد از خاتمهٔ جنگ روی کار آمد نخست وزیر سوسیالیست انگلستان (مستر اتلی) او را به سمت معاون پارلمانی وزارت کار برگزید.

در سال ۱۹۴۷ موقعی که فقط سی و یک سال داشت اول به عنوان وزیر بازرگانی خارجی (Minister of Overseas Trade) و سپس به عنوان وزیر کل تجارت برگزیده شد و این سمت اخیر را که مقامی فوق العاده مهم در کابینهٔ بریتانیا به شمار می رود بیگمان در نتیجهٔ حسن نظر و لطف خاصی که نخست وزیر وقت (مستر کلمنت اتلی) نسبت به وی داشت بدست آورد.

اما از وزارت بازرگانی تا مقام نخست وزیری هنوز خیلی راه بود زیرا پس از کناره گیری اتلی از مقام رهبری حزب کارگر (در سال ۱۹۵۵) دو تن از مهمترین و منتقدترین رهبران این حزب

بدین سان:

Beaconsfield, First Lord of Her Majesty's Treasury, Prime Minister of England

(بکنسفیلد، گنجور اول علیاحضرت ملکه و نخست‌وزیر انگلستان)

در پای عهدنامه مزبور گذاشت. از آن تاریخ بعد نوعی رسم و سابقه سیاسی ایجاد شد که رئیس هیئت وزیران انگلیس را «نخست‌وزیر» بنامند بی آنکه قانون رسمی کشور عنوان عرفی او را تأیید کرده باشد.

اما در سال ۱۹۳۷ قانون «وزرای مقام سلطنت» از تصویب پارلمان بریتانیا گذشت و در آن رسماً مقرر شد که نخست‌وزیر انگلستان (که عنوان گنجور اول خزانه را کماکان حفظ می‌کرد) سالیانه مبلغ ده هزار لیره حقوق که چهارهزار لیره آن مشمول مالیات نمی‌شد از صندوق دولت دریافت کند. نیز به موجب همین قانون، خانه شماره ۱۰ واقع در خیابان داوینینگ لندن به‌عنوان اقامتگاه رسمی نخست‌وزیر انگلستان تعیین و مقرر گردید که وی، تا موقعی که نخست‌وزیر است، به‌طور رایگان در این خانه اقامت‌گزیند و از کاخ بیلاقی چکرز (Chequers) نیز به‌عنوان مقر تابستانی خود استفاده نماید. خانواده‌های نخست‌وزیران انگلیس مشمول عین این مزایا هستند یعنی تا موقعی که رئیس خانواده نخست‌وزیر بریتانیاست آنها نیز از هر دو اقامتگاه دولتی برای سکونت استفاده می‌کنند.

به این ترتیب، عنوان «نخست‌وزیر» برای نخستین بار در متن یک قانون دولتی بکار رفت و اعتبار و سندیت آن را تثبیت کرد. اما خود این عنوان، چنانکه اشاره کردیم، همیشه با عنوان: First Lord of Treasury (که ما آن را گنجور اول خزانه ترجمه کرده‌ایم) توأم بوده است و قانون ۱۹۳۷ هم عرف و سنت قدیم را تأیید و عنوان کامل نخست‌وزیر انگلستان را: نخست‌وزیر و گنجور اول خزانه تعیین کرده است.

\*

روابط سیاسی ایران و انگلیس از دوران سلطنت فتحعلیشاه شروع می‌شود و نخستین سفیر ایرانی که از طرف پادشاه قاجار به لندن اعزام شد میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود که خاطرات سفر خود را بعداً تحت عنوان حیرت‌نامه به رشته تحریر کشید. در تاریخی که این فرستاده عالی مقام ایرانی وارد لندن شد اسپنسر پرسبول (Spencer Perceval) وزیر اعظم انگلستان بود و به همین دلیل از بین رجال انگلیسی آن دوره کسی که نامش به کرات در حیرت‌نامه آمده همین اسپنسر پرسبول است (که از قضا تنها نخست‌وزیر انگلیس است که در دوران تصدی این مقام ترور شده است).

سفیر فتحعلیشاه، وزیر اول انگلستان را چنین توصیف

(برفسور گیت اسکِل و مستر آنویرین بون A. Bevan) نسبت به وی حق اولویت مطلق داشتند. اما مرگ مستر بون در سال ۱۹۶۰ و درگذشت ناگهانی مستر گیت اسکِل (رهبر حزب کارگر) در ژانویه سال ۱۹۶۳، عرصه را از رقبیان سیاسی خالی کرد به طوری که هارولد ویلسن توانست در فوریه ۱۹۶۳ با موفقیتی چشمگیر مقام رهبری حزب کارگر انگلستان را (که مقام بالقوه نخست‌وزیری هم بشمار می‌رود) بدست آورد.

در انتخابات پارلمانی سال بعد (۱۹۶۴) این حزب اکثریت آراء کشور را برد و روز بعد (شانزدهم اکتبر ۱۹۶۴) ملکه الیزابت دوم هارولد ویلسن را به کاخ سلطنتی احضار و فرمان نخست‌وزیری‌اش را صادر کرد. وی در این تاریخ ۴۸ ساله بود و بعد از ویلیام پیت که در ۲۴ سالگی به نخست‌وزیری رسید جوانترین نخست‌وزیر بریتانیا (به هنگام تصدی این سمت) به‌شمار می‌رفت.

کتاب وی تحت عنوان نخست‌وزیران انگلیس از کتابهای خواندنی زمان ماست زیرا نخستین باری است در تاریخ مطبوعات بریتانیا که یک نخست‌وزیر بازنشسته شرح حال پنجاه نخست‌وزیر پیشین را به رشته تحریر می‌کشد. مؤلف هنوز در قید حیات است و هفتاد و دومین سال عمر خود را می‌گذراند.

\*

در این بررسی کوتاه، به هیچ وجه خیال نداریم از تمام نخست‌وزیرانی که شرح حالشان در این کتاب آمده است نام ببریم یا اینکه اعمال و سیاستهای آنها را، ولو در چند سطر مختصر، نقد و بررسی کنیم. این کار را خوشبختانه خود سره‌رولد ویلسن به بهترین وجهی انجام داده است. اما در میان این نخست‌وزیرها تئو چند از آنها هستند که ارتباط تاریخی خاصی با کشور ما پیدا کرده و ردپای محسوس در عرصه روابط ایران و انگلیس بجا گذاشته‌اند. تشریح وقایعی که در دوران نخست‌وزیری این چند تن محدود صورت گرفته (و به هیچ کدام از آنها در این کتاب اشاره نشده) و توصیف نقش انفرادی آنها در شکل دادن به آن وقایع، منظور و هدف اصلی این بررسی اجمالی است. پیش از اینکه وارد اصل مطلب بشویم بهتر است مختصری درباره عنوان «نخست‌وزیر بریتانیا» و نحوه ورود رسمی آن به قاموس سیاسی این کشور صحبت کنیم زیرا خود این عنوان یعنی Prime Minister of England از پدیده‌های نسبتاً اخیر در تاریخ سیاسی و اداری انگلستان است و اعتبار و رسمیت بین‌المللی خود را به سیاستمدار مشهور (و یهودی نژاد) بریتانیا بنیامین دیزرائیلی (ملقب به لرد بکنسفیلد) مدیون است که به هنگام امضای عهدنامه برلین (منعقد به سال ۱۸۷۸) نام خود را



میرزا ابوالحسن خان شیرازی



در جای دیگر می نویسد:

... چون شب آخر ماه در خانه لرد ولزلی وزیر بیرونهجات (= وزیر خارجه) موعود بودیم آن روز را به انتها رسانیده به اتفاق سرگوراوزلی به خانه مشارالیه رفتیم. اتفاقاً وزیر اعظم مستر پرسول و لرد لورپور (لیورپول) و مستر وندانس و لرد کلیو (لرد کلایو Ld. Clive) و جمعی از لردان در آن محل مجتمع بودند. از هر نوع طعامهای لطیف و خوردنیهای پاکیزه در خوانهای آراسته مهیا بود. یاران ما را بسیار محتشم داشتند... نارنگی تازه و انگور تازه در غیر موسم مهیا کرده بودند و گلهای تابستانی نیز. از انگور و نارنگی پرسیدم گفتند از شهر لیزبان (= لیزبن) واقع در خاک پرتقال می آورند.

به میزبان گفتم: همه چیز از ماکولات و مشروبات در این ولایت عزیز شما موجود است لیکن حیف و دریغ که آفتاب جهانتاب روی از این شهر بر تافته و پیوسته سحاب گردون حیایی را سیر ساخته. مستر پرسول وزیر اعظم گفت: چون در انگلیس هر چیز نایاب قدر و قیمت گران دارد آفتاب هم برای اینکه قیمت خود را بالا ببرد رخ از ما نهان کرده. لرد ولزلی وزیر بیرونهجات گفت: سفیر ما ملکم (منظور سرجان ملکم است) از بس از آب و هوای خوش و از طعم میوه های خوشگوار ایران تعریف کرده است مرا هوای ایلچی گری ایران بسر افتاده است...

(همان، ص ۱۵۰-۱۵۱)

میرزا ابوالحسن خان در جایی دیگر از حیرت نامه

می نویسد:

... به جهت ناخوشی حال، داکتر آمده بعضی دواها به من داد. چون شب را به خانه مستر پرسول وزیر اعظم وعده داشتم زمانی بعد از خوردن دوا آسودم (= استراحت کردم) چون پاسی از شب گذشت با سرگور اوزلی و لرد روستاک سواژگاری (مقصود کالسکه است) شده به خانه وزیر مسطور رفتیم. چون داخل سرا شدم زن وزیر اعظم می سیز پرسول که به جمال صوری و معنوی آراسته بود با پسران و دختران ماه طلعت مرا استقبال نمود. سن

می کند.

... از او (سرگور اوزلی مهماندار رسمی) پرسیدم چند وزیر در سر کار دولت مقرر است؟ (منظورش این بوده که کابینه انگلستان چند وزیر دارد؟) گفت: هفت وزیر که هر یک به خدمتی منصوبند و نام وزیر اول مستر پرسول می باشد و این وزیر اعظم است که مجموع خزاین و خرج و دخل مملکت به صحنه اوست و به زبان انگلیسی او را «پریم می نیستر» (Prime Minister) می گویند. وزیر دوم مارکویس (مارکی) ولزلی است که کار دولتها و مستحکم نمودن دوستی و دشمنی فی مابین سلاطین دنیا با شاه انگلیس و گذراندن امور سفرای هر دیار و کار بیرونهجات (Foreign Affairs) کلاً به حل و عقد قدرت اوست (منظور وزیر خارجه است). وزیر سوم لرد لورپور (لرد لیورپول) وزیر عسکر می باشد که سر رشته مواجب لشکر بدست اوست (مقصودش وزیر جنگ است). چهارمین وزیر مستر پارک وزیر جهازات و کشتیهاست (منظورش وزیر دریاداری است). وزیر پنجمین لرد هوبلی صاحب اختیار انگلستان و خلق ایرلند، وزیر ششم مستر وندانس وزیر کمپانی هندوستان است (= وزیر امور هندوستان) و وزیر هفتم مستر ریدر وزیر خانگی است (منظور وزیر کشور است که در اصطلاح دیوانی بریتانیا او را Home Secretary می گویند).

(حیرت نامه، ص ۱۳۸-۱۳۹)



لرد پالمستون

مشارکات آنها از سی سال متجاوز نبود. اینکه او را می‌سبزه پر سول (Mrs. Perceval) به اسم شوهر خطاب می‌کنند ناشی از رسم فرنگیهاست که چون زنی به خانه شوهر رود نام شوهر را بر روی نام خود بیفزاید. باری آن زن عقیقه از روی دوستی شرایط مهمان نوازی را بجا آورد و مرا در پهلوی خود نشاندید و چندان لطف و مهربانی نمود که از عرق خجالت و انفعال رفع ناخوشی کلال از من شد. در آن مملکت (انگلستان) هیچ زنی به خلق و خوی او ندیدم... چون زمانی گذشت می‌سبزه پر سول از جای برخاسته دست مرا گرفت و روی به حضار نمود و عبارتی به انگریزی (انگلیسی) گفت که آن را به زبان ما همان «بسم الله، بفرمایید، شام حاضر است» می‌شود ترجمه کرد.

مهمانان همگی با زنان خود برخاسته به تالاری وسیع که سقف آن با گنبد گردون برابری می‌نمود وارد شدند و سر جاهای خود نشستند. از طعامهای گوناگون و لوزینه جات (شیرینی و دسر و غیره) آنقدر روی میز چیده بودند که اگر مهمانان يك ماه تمام در آن منزل می‌ماندند قادر به صرف تمامی آن مأكولات نبودند. زن وزیر اعظم طبق رسوم مملکت خود از جا برخاست و ظرفی که در آن لوزینه بود به من تواضع کرد (= تعارف کرد)... از آنجا که من در مجلس حیران بودم، می‌سبزه پر سول گفت: چنان می‌فهمم که از غذا خوردن مرد و زن در يك مجلس شما را حیرت دست داده. اما خود انصاف بدهید آیا شیوه ما بهتر است یا شیوه شما که زنان را مستور می‌دارید؟ در جواب گفتم: طریقه شما بهتر است از رهگذر اینکه زن مستوره چشم بسته همچو مرغی است که در قفس محبوسش کرده باشند و چون رهایی یابد قوت پرواز به طرف گلشن را در خود نمی‌بیند. اما زنان آزاد و پرگشوده به مصداق آنکه: «مرغان گلشن دیده‌اند، سیر گلستان کرده‌اند» به هر کمالی آراسته‌اند و من چون سیاحت بسیار کرده‌ام مانند شما زنی مزین به این همه کمالات معنوی و صوری و آراستگی ندیده‌ام.

آفاق را گردیده‌ام، مهر بتان ورزیده‌ام

بسیار خوبان دیده‌ام، اما تو چیز دیگری!

بعد از استماع این سخنان مرا تحسین کرد و محبت خود را از حد افزود...

(حیرت نامه، ص ۱۶۳-۱۶۱)

\*

یکی دیگر از نخست‌وزیران معروف انگلیس که در تاریخ سیاسی کشور ما نامی از خود باقی گذاشته لرد پالمستون (Lord Palmerston) است که در قضیه جنگ هرات سخت با صدراعظم ناصرالدین شاه (میرزا آقاخان نوری) درگیر شد. مراسلاتی که وی به میرزا آقاخان نوشته با توجه به لحن موهن آن مراسلات و زیرپا گذاشتن نزاکت سیاسی حقیقتاً در نوع خود بی‌نظیر است. پالمستون که نام و نام خانوادگی اش هنری جان تمپل بود در يك خانواده اشرافی ایرلندی به دنیا آمد. نیاگان وی اصلاً انگلیسی بودند ولی از آنجا که نسلی چند از اجدادش در ایرلند سکنی گزیده بودند در چشم انگلیسیان آن دوره ایرلندی شمرده می‌شدند. پدر بزرگش بعدها به درجه اشرافیت ایرلند (چون طومار اشرافیت انگلستان و ایرلند کاملاً از هم جداست) نایل شد

و لقب ویکونت پالمستون (یا به تلفظ انگلیسی وایکاونت پالمستون) را انتخاب کرد. پالمستون نام دهکده‌ای بود نزدیک به دابلین پایتخت ایرلند که خاندان تمپل در آنجا علاقه ملکی داشتند.

خصوصیات زندگانی وی را سرهارولد ویلسن به تفصیل در کتاب خود آورده است و تکرار آنها هیچ لزومی ندارد. اما عجیب آن است که قسمتی از مطالب مربوط به زندگانی این مرد در ترجمه فارسی کتاب نخست وزیران... حذف شده است. عبارات حذف شده (یا از قلم افتاده) عیناً نقل می‌شود:

... از بین کلیه نخست‌وزیران انگلیس پالمستون، به عکس رجالی که نامشان پس از مرگ در هاله‌ای از شهرت و افسانه پیچیده می‌شود، در همان حال حیثیتش به شکل افسانه درآمد. افسانه‌ای که از آن تاریخ بعد کماکان پایدار مانده است. وی محبوب توده‌های انگلیسی، محبوب سالن‌های اشرافی، و محبوب زنهای بی‌شمار بود که میان آنها از چندین شریفه سرشناس - لیدی جرزی، لیدی کاپور (خواهر لرد میلیبورن) و تقریباً به طور قطع از پرنسس لیون (همسر سفیر کبیر روسیه در لندن) - می‌توان نام برد. يك بار در اواخر دهه ۱۸۳۰ که مقام وزارت خارجه بریتانیا را به عهده داشت چند شبی به دعوت ملکه ویکتوریا همراه عده‌ای از بزرگان کشور در کاخ سلطنتی ویندزر میهمان بود. به حسب تضاد یکی از رفیقه‌های وی نیز جزء مدعوین بود که مثل تمام مهمانان اطای جداجانه برایش تعیین کرده بودند.

پس از اینکه همه خوابیدند پالمستون یواشکی خواست در تاریکی وارد اتاق رفیقه‌اش بشود. اما از بخت بد اشتباها وارد اتاق دیگری شد

که یکی از ندیمه‌های ملکه ویکتوریا در آن خوابید بود. ندیمه بیخبر، هنگامی که دست یک مرد ناشناس را روی بدنش احساس کرد چیغ بلندی کشید و باعث شد که همه مهمانان و خانمهای درباری سراسیمه از خواب بپزند. بامدادان که جریان واقعه - و اشتباه ناشی از تاریکی شب - به حضور ملکه گزارش شد، وی که پالمستن را خوب می‌شناخت با توضیحات درباریان قانع نشد و جدا روی این عقیده باقی ماند که پالمستن خیال تجاوز به ندیمه جوان وی را داشته است و فقط چیغ کشیدن بموقع ندیمه مزبور خطری را که به حریم بسترش نزدیک شده بود، خنثی کرده است!

این قسمت (نوشته یک نخست وزیر بازنشسته انگلیسی درباره یکی از نخست وزیران قرن نوزدهم) کلاً در ترجمه کتاب حذف شده است. چرا؟ من نمی‌دانم. ولی به هر حال همین جزئیات است که سیمای خصوصی مشاهیر جهان را نشان می‌دهد و اطلاع بر آنها نه تنها عیبی ندارد بلکه (به عقیده من) لازم است. اگر خواننده از قدرت غرایز شهوانی و از سوابق زنیاری پالمستن بی‌اطلاع بماند، آن وقت از درک حادثه بعدی (که ترجمه آن خوشبختانه حذف نشده) عاجز خواهد ماند، یعنی از داستان احضار شدن همین پالمستن به دادگاه بریتانیا در سن ۷۸ سالگی به جرم شرکت در یک زنا محصنه. (ص ۱۰۷ ترجمه کتاب).

پالمستن آمیزه عجیبی از معتقدات و خصوصیات گوناگون بود: نهضت‌های آزادیخواهی را در خارج از مستعمرات بریتانیا تشویق می‌کرد، بر ضد بعضی از تاجداران اروپایی که یوغ تحکم و استبداد بر گردن اتباع خود زده بودند علناً سخن می‌راند، و در مجموع غالباً با افکار عمومی توده‌های انگلیسی هماهنگ می‌شد. اما ملکه بریتانیا (که او را به حق مادر بزرگ اروپا نامیده‌اند) به علت داشتن دختران متعدد که همه‌شان با شهریاران، پرنس‌ها، نجبا، و اشراف اروپایی وصلت کرده بودند، نوعی علاقه و ایمان تقریباً مذهبی به حفظ حرمت سلطنت (در هر نقطه دنیا) داشت که نقض وزیر پاگداشته شدن آن را گناهی نبخشودنی می‌شمرد. به همین دلیل، هر آنگاه که پالمستن (به عنوان وزیر خارجه بریتانیا) سیاستی در پیش می‌گرفت، یا حرفی بر زبان می‌راند، که کمترین شائبه خصومتی از آن نسبت به خاندانهای سلطنتی اروپا احساس می‌شد، ملکه از جا درمی‌رفت و از نخست‌وزیر وقت مؤاخذه می‌کرد که چرا جلو اعمال این مرد جسور را نمی‌گیرد و به او اجازه می‌دهد که بنام انگلستان یعنی بنام کشوری که یکی از قدیمی‌ترین و محترم‌ترین نهادهای سلطنتی را داشت، به نهادهای سلطنتی سایر کشورها توهین کند. و سرانجام به علت همین کارها بود که ملکه دستور داد وی را از سمت وزارت خارجه برکنار کنند. (پالمستن قبل از نیل به مقام وزارت خارجه نوزده سال متوالی وزیر جنگ بریتانیا بود).

اما مردی مثل پالمستن را با آن محبوبیتی که در نزد توده‌ها و رأی دهندگان انگلیسی داشت، برای مدت زیادی نمی‌شد از مرکز قدرت دورنگاه داشت. به همین دلیل تقریباً یک سال بعد دوباره وارد کابینه شد. اما این بار به عنوان وزیر کشور. سپس در سال ۱۸۵۵ که نخست وزیر وقت (لرد آبردین) از مقام خود کناره‌گیری کرد، ملکه که در پی نخست وزیر دیگری می‌گشت تقبلاً این سمت را اول به لرد داربی پیشنهاد کرد. او نپذیرفت. سپس از لرد جان راسل (عموی بزرگ برتراند راسل فیلسوف معروف) دعوت کرد که تشکیل کابینه را به عهده گیرد. او هم نپذیرفت. در اینجا مشاوران سلطنتی ملکه را مجاب و معتقد کردند که در این مقطع حساس زمانی مردی که از اطمینان و اعتماد توده‌ها برخوردار باشد لازم است و هیچ کسی جز پالمستن صاحب این مزایا نیست. به همین دلیل ملکه ناچار شد او را با اکراه تمام به کاخ سلطنتی احضار و فرمان نخست‌وزیری اش را صادر کند. وی در این تاریخ (فوریه ۱۸۵۵) هفتاد و یک سال داشت.

سیاست پالمستن را در چند جمله کوتاه می‌توان خلاصه کرد: هر جا که منافع بریتانیا به خطر می‌افتاد، از فرستادن کشتیهای جنگی و سرکوب کردن کسانی که مصالح بریتانیا را ندیده گرفته یا حرمت پرچم او را رعایت نکرده بودند هیچ گونه ابا و امتناع نداشت. اما در خارج از حوزه منافع بریتانیا، به قول سرهارولد ویلسن: «... همیشه حاضر بود حقوق سایر ملل را، مادام که منافع حیاتی بریتانیا پامال نشده بود، محترم بشمارد.» فصل مربوط به پالمستن یکی از شیرین‌ترین فصلهای این کتاب است. اما چون از حادثه برخورد وی با حکومت ناصرالدین شاه روی اعمال وزیرمختار بریتانیا در تهران (که منجر به قطع روابط ایران و انگلیس و شکست ایران در جنگ هرات گردید) ذکر می‌کند در این کتاب نشده، بهتر است برگردیم به این قضیه که خوب می‌تواند سیمای یک امپریالیست انگلیسی را (موقعی که مصالح میهنش در خطر است) به خواننده ایرانی نشان بدهد.

\*

چارلز آگوستوس ماری (C.A. Murray): تلفظ «ری» در اسم ماری مانند تلفظ شهر «ری» است) در آوریل ۱۸۵۵ به عنوان وزیر مختار جدید بریتانیا در دربار ایران وارد تهران شد. پادشاه ایران در این تاریخ ناصرالدین شاه (جوانی ۲۵ ساله) بود که منصب صدارت ایران را پس از قتل امیرکبیر به میرزا آقاخان نوری (که شخصاً نقش عمده‌ای در قتل امیر به عهده داشت) واگذار کرده بود.

ناصرالدین شاه از همان بدو امر نسبت به این دیپلمات جوان



ناصرالدین شاه

۲۰ ربیع الاول ۱۲۷۲

جناب صدراعظم شب گذشته کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواندیم. (ناصرالدین شاه همیشه فعل خواندن را با املای غلط «خاندن» می نوشت) و از بی ادبی، بی معنی و بیبایکی او خیلی تعجب کردیم که این طور جسورانه نامه نوشته است و آن کاغذی هم که قبلاً نوشته بود، مثل کاغذ فعلی اش، خیلی خود سرانه و بی ادبانه بود. به علاوه مکرر شتیده ایم همیشه در منزلش از مابدگونی می کند و نسبت به ما خیلی بی ادبانه سخن می گوید. تا امروز هرگز این مسئله را باور نداشتیم ولی اکنون که این کاغذها را به ما نوشته برایمان مسلم شده است که این مرد احمق نادان مستزوره (مستمراری) پایه جرئت و جسارت را تا به آنجا رسانده که حتی به سلاطین نیز توهین می کند! از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ به منتهای ذلت و هرج و مرج رسیده بود تاکنون کسی قادر نبوده مرتکب چنین اسانه ادبی نسبت به شهریار ایران بشود. حال مگر چه شده است که این وزیر مختار احمق این طور جسورانه رفتار می کند! از دیشب که این کاغذ به دستم رسیده تا این دقیقه او قاتم به تلخی گذشته است و لذا به شما امر می کنم - و عین این امر ما را به اطلاع وزرای مختار خارجی مقیم طهران هم برسانید - که تا خود ملکه انگلیس به جبران این بی ادبی و جسارت که وزیر مختارش مرتکب شده از ما عذرخواهی کامل نکند هرگز راضی نخواهیم شد نماینده احمق ملکه را در دربار خود بپذیریم. این مرد آدمی است سفیه و نادان، و هرگاه این عذرخواهی صورت نگیرد در آتیه نه تنها این مرد بلکه هیچ وزیر مختار دیگری را که از دربار انگلستان گسیل شده باشد به دربار خود راه نخواهیم داد.

خطب بزرگ ناصرالدین شاه در این بود که به میرزا آقاخان نوری دستور داد رونوشت این نامه موهن و شدیدالحن را برای سفرای فرانسه و روسیه و عثمانی که در آن تاریخ مقیم تهران

انگلیسی کم لطف و بدگمان بود زیرا اولاً سواد عهدنامه ای را که شاه در انتظارش بود با خود همراه نیاورده بود و ثانیاً به راست یا دروغ، به گوش شاه رسانده بودند که وی با حکمرانان مصر و مسقط دوستی نزدیک دارد و هیچ کدام از این دو حکمران، چنانکه شهرت داشت، نظر خوشی نسبت به پادشاه ایران نداشتند. اما در قضیه بحران روابط ایران و انگلیس که سرانجام منجر به تخلیه هرات و فراخوانده شدن قوای نظامی ایران از آن شهر گردید و ثمره فتح را از دست ایرانیان ربود، تقصیر بیشتر متوجه وزیر مختار بود تا اولیای حکومت ایران. ماجرای که بحران را ایجاد کرد بسیار مفصل است ولی خلاصه آن را در چند سطر می توان ذکر کرد:

اولین زن عقدی ناصرالدین شاه که در ایام ولیعهدی در تبریز با او ازدواج کرده بود، شاهزاده گلین خانم دختر احمد میرزا قاجار (پسر فتحعلیشاه) بود. این خانم خواهری بسیار زیبا و دلربا داشت بنام پروین خانم که همسر میرزا هاشم خان نوری بود. میرزا هاشم خان در سفارت انگلیس به عنوان منشی ایرانی استخدام شده بود و همسرش بعدها با اعضای عالیرتبه سفارت انگلیس روابط بسیار نزدیک پیدا کرد و کار به جایی رسید که حتی در خود سفارت انگلیس برایش منزل و اقامتگاه تعیین کردند. صدراعظم نوری خصومت آشکار نسبت به میرزاهاشم خان داشت و همه آن را می دانستند. اما ناصرالدین شاه نیز از اینکه خواهر زن سوگلی اش در سفارت انگلیس زندگی می کرد و شهرت داشت که با بعضی از اعضای عالیرتبه سفارت سر و سر محرمانه پیدا کرده به شدت بکرو عصبانی بود و آن را خفتی آشکار نسبت به خود (مقام سلطنت) تلقی می کرد. از این رو، موقعی که وزیر مختار جدید اندکی پس از ورودش به تهران، میرزا هاشم خان را ارتقاء رتبه داد و وکیل سفارت انگلیس در شیراز کرد، میرزا آقاخان به بهانه اینکه هاشم خان هنوز در استخدام دولت ایران است دستور داد همسر او را دستگیر و از شوهرش جدا کنند. در اینجا مسئله تحت حمایتی میرزا هاشم خان مطرح شد و انگلیسیها استدلال کردند که چون او تحت حمایت دولت فخریه بریتانیاست، مقامات ایرانی به هیچ وجه حق دستگیری همسرش را ندارند. در این زمینه یادداشتهای متعدد میان سفارت انگلیس و دربار ایران رد و بدل شد که در بعضی از آنها وزیر مختار بریتانیا، از آنجا که منتسب به یکی از خاندانهای اشرافی انگلیس و به همین دلیل مردی بسیار متفرعن و متکبر بود، پا از جاده ادب و نزاکت فراتر گذاشت و مطالبی نوشت که نوعی توهین آشکار نسبت به شخص ناصرالدین شاه تلقی می شد. عصبانیت شدید شاه را از لحن نامه ای که در همان تاریخ به صدراعظم نوری نوشته می توان دریافت:

بودند بفرستد و مسئله را بزرگ کند.

در این ضمن چارلز ماری همچنان بالحنی آمرانه و تفرعنی آشکار خواستار آزادی همسر میرزا هاشم خان بود و صدراعظم هم (که خرده حساب شخصی با میرزا هاشم خان داشت) متقابلاً شایع کرد که علاقه بی سابقه انگلیسیها نسبت به سرنوشت این بانوی ایرانی عمدتاً ناشی از این موضوع است که وی با وزیر مختار بریتانیا سر و سری دارد و پیش از او هم عین این رابطه را با یکی دیگر از کارمندان ارشد سفارت انگلیس در تهران داشته است. خود ناصرالدین شاه در یکی از دستخطهایش این اتهامات را تأیید می کند و به طعنه چنین می نویسد:

... انگلیسیها می خواهند قدرت و اختیار ما را حتی از خانه و عیال مخصوص ما سلب نمایند. يك روز عموی ما فرهاد میرزا را در ظل حمایت خود می گیرند. يك روز نوکر خانه زاده ما میرزا هاشم خان را آشکارا برخلاف رأی ما تصاحب می کنند، و امروز هم خواهر زن ما را به زور مطالبه می نمایند. غرض اصلی مستر موره همین است که خواهر زن ما را به زور به خانه اش ببرد!...<sup>۲</sup>

جریان این مناقشه که سرانجام منتهی به قطع روابط ایران و انگلیس گردید به تفصیل در کتاب *ایرانیان در میان انگلیسیها* (تألیف سردنيس رایت - ترجمه کریم امامی) نقل شده است و خوانندگان می توانند به کتاب مزبور رجوع کنند.

مسئله هرات از لحظه ای با مسئله میرزا هاشم خان آمیخته شد که انگلیسیها در اوایل ماه ژوئیه ۱۸۵۶ به صدراعظم ایران هشدار دادند که اگر نیروهای ایرانی (تحت فرماندهی شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه عموی ناصرالدین شاه) که تازه موفق به فتح هرات شده بودند بیدرنگ آن شهر را تخلیه نکنند، دولت بریتانیا هر اقدامی را که برای حفظ شرف و مصالح خود لازم بداند انجام خواهد داد. قوای بریتانیا (به دستور پالمستن) خارك و بوشهر را اشغال و دولت ایران را مجبور کردند تا شرایط ناگوار عهدنامه ۱۸۵۶ پاریس را بپذیرد که آن خود مقوله ای جداگانه است.

یکی از شرایطی که انگلیسیها در مذاکرات صلح پیش کشیدند و روی آن اصرار داشتند (که این شرط بعداً پس گرفته شد) خلع میرزا آقاخان نوری از مقام صدارت عظمی بود. پالمستن او را مسئول و مسبب تمام وقایعی که اتفاق افتاده بود می شمرد و اصرار داشت که باید کنار برود. حتی پس از بسته شدن عهدنامه صلح، صدراعظم نوری باز این واهمه را داشت که ممکن است انگلیسیها برای معزول کردنش از منصب صدارت اقداماتی محرمانه انجام دهند و لذا به سبک رجال آن دوره فوراً دست به کار شد و نامه ای تملقی آمیز به لرد پالمستن نوشت که در ضمن آن از سوابق خدمتگزاری خود به دولت بریتانیا و از کوششهایی که

برای حفظ روابط حسنه میان دو کشور انجام داده بود داد سخن داد. جواب پالمستن به میرزا آقاخان (مورخ هشتم سپتامبر ۱۸۵۷) بسیار جالب است و جا دارد که قسمتهایی از آن عیناً نقل شود:

... اینکه در نامه خود مرقوم فرموده اید که همیشه به حفظ روابط حسنه میان انگلستان و ایران علاقمند بوده اید، باید به صراحت اعلام کنم که دروغ می گوید و ادعایان ابداً صحت ندارد. شما نه تنها کمکی به حفظ این روابط نکرده اید بلکه باید گفت که تنها عامل شروع جنگ خود عالیجناب بوده اید که با اتخاذ روشی خصومت آمیز کار را به اینجا کشانده اید. مسئولیت این جنگ کلاً و مطلقاً به عهده شماست زیرا با آن روح خصومت شدید که لفظاً و عملاً نسبت به انگلستان نشان دادید باعث اشتعال نائزه جنگ شدید.

ولذا بر خلاف آنچه در نامه خود می نویسید که شخصاً تنها رجل ایرانی بوده اید که مساعی خود را برای حفظ روابط حسنه میان ایران و انگلیس بکار برده اید، باید عرض کنم که خود عالیجناب باعث و علت العلل قطع شدن همان روابط حسنه میان دو کشور هستید.

شکی ندارم که عالیجناب موقعی که بی بهانه ای برای تولید نزاع میان ایران و انگلیس می گشتید چنین تصور می کردید که نقش يك میهن پرست واقعی را بازی می کنید. اما نتیجه نامطلوب این جنگ برای ایران، و فتوحات قاطعی که نصیب قوای بریتانیا شده، ایمان مرا نسبت به حفظ روابط دوستی میان دو کشور در آینده تقویت کرده است و امیدوارم که نتیجه واضح این جنگ ذهن عاقل و اندیشه مقتدر آن بزرگوار را به این حقیقت آشنا کرده باشد که مصالح حقیقی ایران ایجاب می کند که ایرانیان همیشه دست دوستی به سوی ما دراز کنند و هرگز دم از جنگ و مخاصمه با انگلستان نزنند زیرا نتیجه مسلم و اجتناب ناپذیر آن، شکستی است فاحش از نوع همین شکستی که اخیراً

خورده اید و عواقب مصیبت بار آن. را به چشم می بینید. نامه را با آرزوی صحت و سلامتی آن عالیجناب خاتمه می دهم و از صمیم قلب امیدوارم که سلطنت سرور تا جدارتان اعلی حضرت پادشاه ایران طولانی و قرین رفاه و سعادت باشد. در ضمن افتخار دارم که کمافی السابق نوکر مطیع و صدیق عالیجناب باقی بمانم. پالمستن<sup>۳</sup>

نیشها و نکته های نامه، مخصوصاً نیش جمله آخرین، بر خوانندگان گرامی روشن است و احتیاج به توضیح و تفسیر اضافی ندارد.

\*

بعد از پالمستن دیزرائیلی که او نیز از نخست وزیران بسیار

حاشیه:

(۱) برای سابقه این مطلب (نحوه پیدایش رسم تحت الخمایگی) رجوع کنید به مقاله نگارنده در مجله نشر دانش، سال هفتم، شماره پنجم (مرداد- شهریور ۱۳۶۶) صص ۴۷-۴۳

(۲) ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه کریم امامی، جلد ۲، ص ۲۱۸

(۳) یاسپر ریڈلی، شرح حال پالمستن، ص ۶۱۹-۶۲۰

مشهور انگلستان بشمار می رود روی کار آمد و به کمک وزیر خارجه زیرک و کارآزموده اش لردسولزبری (که خود وی نیز بعداً نخست وزیر شد) سیاست خارجی انگلستان را با موفقیت تمام در اروپا و آسیا تعقیب کرد.

زمام سیاست خارجی انگلستان در دوران نخست وزیری دیزرائیلی عملاً در دست سولزبری بود و او بود که خط مشی سیاسی دولتش را در مسائل مهم اروپا و شرق نزدیک تعیین و اجرا می کرد.

ردپایی که سولزبری در عرصه روابط ایران و انگلیس از خود باقی گذاشته باز مربوط به همان مسئله هرات می شود. او می دانست که ایران هرگز از ادعای تاریخی خود نسبت به این شهر بزرگ خراسان صرف نظر نخواهد کرد و لذا در صدد بود که با اخذ تأمینهای لازم برای حفظ مصالح حیاتی بریتانیا، شهر مزبور را دوباره به ایزانیان واگذار کند. روند فکری وی درباره این مسئله از نامه ای که در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۸۷۹ به وزیر دارایی کابینه دیزرائیلی (سراستافرد نورث - کورت) نوشته کاملاً آشکار است. می نویسد:

... در این باره که آیا انگلستان در اجرای سیاستهای خود در خاورمیانه باید به افغانها متکی باشد یا به ایرانیان، هنوز تصمیم قطعی اتخاذ نشده و شك و تردید بر ذهنمان مستولی است. شاه ایران از روسها می ترسد و بنابراین حاضر است در صورت لزوم به ما خیانت کند. اما امیرافغان اگر هم خائن نباشد آنچنان ضعیف و بیکیفایت است که احساسات حسنه اش نسبت به ما - حالا به فرض اینکه چنین احساساتی هم وجود داشته باشد - کاملاً بیهوده و بیفایده است. در قبال این وضع مردد مانده ام که بالأخره هرات را به کدامیک از این دو مدعی باید داد؟ شاه ایران ممکن است هرات را بگیرد و سپس بدست روسها ببیندازد. اما امیرافغان به طور قطع و یقین آن را از دست خواهد داد. روی هر دوی این بزرگواران (شاه ایران و امیرافغان) ما تاحدی نفوذ داریم به این معنی که اگر لازم شد می توانیم به منافع هر دوشان لطمه بزنیم. اما اعمال نفوذ روی دولتی که احتمالاً سوء نیت (نسبت به ما) دارد ولی تجربه کشورداری اش بیشتر است خیلی مؤثرتر است تا اعمال نفوذ روی دولتی ضعیف و بیمصرف و ناتوان. با توجه به کلیه این دلایل، شخصاً بر این عقیده ام که شاه ایران بهتر از امیرافغان به درد ما می خورد و اگر هرات را به او بدهیم نفعش برای انگلستان بیشتر است...

در دوم ژانویه ۱۸۸۰ دوباره به دیزرائیلی نوشت: «امیدوارم کابینه تصمیم نهایی خود را در این باره در جلسه فردا بگیرد. قضیه طوری است که بیش از این تاخیر بردار نیست.»  
درنامه دیگری (مورخ چهارم فوریه ۱۸۸۰) خطاب به لرد دافرین (Lord Dufferin) سفیر کبیر بریتانیا در پطرزبورگ نوشت:

... مسئله هرات دوباره کسب اهمیت کرده است ولی ما انتظار چنین

حادثه‌ای را داشتیم. شاه (ناصرالدین) البته مشغول گروکشی است و روسها احتمالاً سعی خود را بکار خواهند برد که او را از این معامله منصرف سازند. اما عقیده و احساس باطنی من این است که مادام که حادثه‌ای استثنایی در کابل رخ نداده، میل گرفتن هرات سرانجام شاه را وادار خواهد کرد که پیشنهادهای ما را بپذیرد. خود من این مسئله را، یعنی اشغال هرات را از جانب ایران، راه حلی دائمی نمی دانم زیرا مطمئنم که روسها کینه این عمل را به دل خواهند گرفت و در اولین فرصت مناسب ایران را تنبیه خواهند کرد که چرا وارد چنین معامله‌ای با ما شده است. و این فرصتی که روسها در پی اش هستند چندان طولی نخواهد کشید که به دستشان بیفتد. یکی از نتایج احتمالی تنبیه شدن ایران (بدست روسها) ممکن است تجزیه خود کشور باشد. اما تا آن وقت راه آهنی که فعلاً مشغول کشیدنش در هندوستان هستیم به جیریشک (Girishk) رسیده و در قبال این وضع روسها، مادام که راه آهن ماوراءالنهر را تا مشهد امتداد نداده اند، هرگز نخواهند توانست به هرات حمله کنند و من فکر می کنم که تحقق طرح اخیر (رسیدن خط آهن ماوراءالنهر به مشهد) در دوره حیات نسل فعلی امکان پذیر نباشد. و تازه تا آن وقت خود ما به طور حتم در رودخانه کارون مستقر شده ایم و به خوبی می توانیم از ایالات جنوبی ایران در مقابل تهدید روسها حراست کنیم...

اما اجرای سیاست سولزبری - دادن هرات به ایران و گرفتن حق کشتیرانی در کارون - به علت مخالفت کابینه بریتانیا و تقارن این موضوع با بیماری خود سولزبری که نزدیک به سه هفته طول کشید، فرصت لازم را به چنگ روسها انداخت تا ناصرالدین شاه را از مقاصد انگلیسیها بترسانند و او را از فکر کنار آمدن بازمامداران لندن منصرف سازند. در سیزدهم فوریه ۱۸۸۰ تلگرافی از وزیر مختار بریتانیا در تهران رسید که نشان می داد مذاکرات وی با ناصرالدین شاه در این باره (تسلیم هرات به ایران و گرفتن امتیاز متقابل در خوزستان) در شرف شکست است. سولزبری پس از خواندن این تلگراف یادداشتی بزرای رئیسش (دیزرائیلی) نوشت به این مضمون: «... آشکارا می توان دید که روسها با استفاده از وقت و فرصت کافی که در اختیارشان قرار گرفت متأسفانه توانستند کار خود را انجام دهند، اکثریت وزرای ایران را با پول بخرند، و آنها را تابع و طرفدار سیاست خود سازند...» (نامه سیزدهم فوریه ۱۸۸۰ لردسولزبری به دیزرائیلی)<sup>۴</sup>

قضیه به همینجا ختم شد زیرا انتخابات عمومی انگلستان نزدیک بود و وزرای انگلیسی علی‌الرسم در آستان انتخابات کشور از اتخاذ تصمیمات مهم خودداری می کنند و به انتظار نتیجه انتخابات می نشینند.

سولزبری در این تاریخ به تجویز پزشک معالجش به جنوب فرانسه رفته بود و در آنجا بود که (در ۲۲ مارس ۱۸۸۰) خبر شکست غیرمترقب محافظه کاران را در انتخابات عمومی کشور



شنید و ناچار شد سمت خود را چند سالی ترك کند. لیبرالها به رهبری گلاستون روی کار آمدند و پنج سال متوالی در مسند قدرت ماندند.

\*

در سال ۱۸۸۵ محافظه کاران دوباره انتخابات را بردند و لردسولزبری که از چهار سال قبل به جای دیزرائیلی زمام رهبری این حزب را بدست گرفته بود نخست وزیر شد. وی آخرین نخست وزیر دوران شصت ساله سلطنت ویکتوریاست و یکی از میرزترین نخست وزیران انگلیس در قرن نوزدهم بشمار می رود. سولزبری از سال ۱۸۸۵ که اولین کابینه خود را تشکیل داد تا سال ۱۹۰۲ که از سیاست کناره گیری کرد، به استثنای یک دوره کوتاه دو ساله (۱۸۹۲-۴) همیشه نخست وزیر انگلستان بود و در تمام کابینه‌هایی که تشکیل می داد پست وزارت خارجه را هم شخصاً به عهده می گرفت. فقط در آن دو سال آخر نخست وزیری اش بود که این سمت را به دیگری سپرد.

با اینکه در یکی از اصیل ترین خاندانهای اشرافی بریتانیا به دنیا آمده و تربیت شده بود از القاب و عناوین اشرافیت چندان خوشش نمی آمد. اما در ضمن هرگز به تساوی کامل میان افراد بشر عقیده نداشت و صریح و پوست کنده می گفت که در هر کشوری مردانی هستند که به علت تبار والا، تفوق عقلانی، یا داشتن ثروت، خدا چنین خواسته است که آنها بز کشور خود، و شاید بر دنیا، حکومت کنند. ولی با وصف تمام این معتقدات، محافظه کاری مرتجع نبود بلکه جداً عقیده داشت که مواهب فطری یا اکتسابی (عقل، نژاد، نسب، و ثروت) در همان حال که



دیزرائیلی

انسان را برای رسیدن به مقامات والا کمک می کند مسئولیت نیز به همراه دارد و کسانی که از این گونه مواهب بهره مندند باید دین خود را به جامعه بپردازند و بهترین راه پرداخت این دین کمک کردن به هموطنان و بالا بردن سطح رفاه آنان در جامعه است. خانه و کاخ اجدادی وی معروف به هتفیلدهاوس (Hatfield House) یکی از مشهورترین کاخهای اشرافی انگلستان بشمار می رود که نام و شهرت تاریخی خود را تاکنون هم در انگلستان حفظ کرده و از اماکن خاصی است که شرکتیهای معروف جهانگردی هرگز مسافران خود را از دیدن آن بی نصیب نمی گذارند. و در همین کاخ معروف هتفیلد بود که وی به سال ۱۸۸۹ از ناصرالدین شاه و ملتزمان رکاب وی (در سفر سومشان به فرنگ) پذیرایی کرد و آنها را دو روز و دو شب تمام به عنوان مهمان در آنجا نگاهداشت.

دنیس رایت در کتاب خود تحت عنوان ایرانیان در میان انگلیسیها (ج ۲، ص ۳۶۸-۹) می نگارد:

... روز هفتم زوئیة ۱۸۸۹ ناصرالدین شاه لندن را ترك گفت تا در روز دو شب را در مصاحبت ولیعهد انگلستان و همسرش و دیگر خواص، در هتفیلدهاوس مهمان نخست وزیر انگلستان لرد سولزبری و همسرش باشد. شاه با قطار مخصوص به خانه اجدادی نخست وزیر رفت. گزارشهایی که در مطبوعات چاپ شد حاکی از اینکه شاه در اطاق خواب ملکه الیزابت اول خفته بوده و اقامتگاهش را اختصاصاً با برق روشن کرده بوده اند، هر دو نادرست است. چون هتفیلدهاوس پس از مرگ

حاشیه:

(۴) تمام نامه‌ها و یادداشت‌های سولزبری به دیزرائیلی از جلد دوم شرح حال وی به قلم بانو گوندلین سسیل (ص ۳۵۹-۳۵۷) نقل شده است.



لرد سولزبری

«ملکه باکره» ساخته شده و از سال ۱۸۸۱ بعد سیمکشی و برق داشته است. روز دوم اقامت شاه در هتفیلدهاوس، میزبان (لردسولزبری) گاردن پارتی مجللی به افتخار مهمان عالی قدر ترتیب داد که در آن ۲۰۰۰ مدعو شرکت داشتند و بسیاری از آنها - منجمله اعضای سفارتخانه‌های خارجی - با قطار مخصوص از لندن به هتفیلد آمده بودند. در بعدازظهر روز اول يك تیرانداز و شکارچی مشهور آمریکایی، به اتفاق بانویی که همراهش بود، نمایش جالبی از «چاپک دستی با تفنگ» دادند و گروهی از خوانندگان و رقاصان اسپانیایی برنامه اجرا کردند. به قول خبرنگار روزنامه دیلی تلگراف، در مجلس مهمانی لرد سولزبری صاحبان مقام، صاحبان جمال، و صاحبان جلال، به نحوی حیرت‌انگیز دور هم جمع شده بودند...

از ماجراهای جالب راجع به ایران که در دوران نخست‌وزیری سولزبری اتفاق افتاد انتشار کتاب معروف کرزن تحت عنوان ایران و قضیه ایران در دو جلد قطور بود.<sup>۵</sup> این کتاب پس از اینکه از چاپ در آمد انعکاس وسیعی در محافل سیاسی و قلمی انگلستان پیدا کرد و مبنای شهرت نویسنده گردید. اما در تاریخی که می‌خواستند آن را منتشر سازند لرد کرزن از طرف لرد سولزبری به مقام معاونت وزارت هندوستان منصوب شده بود و همین ارتقاء رتبه سیاسی انتشار کتاب را با محظوری ویژه روبرو ساخت. سؤالی که در این مورد مطرح شد این بود که آیا مؤلفی که اکنون عضو کابینه بریتانیا شده و مقامی کاملاً رسمی پیدا کرده است حق دارد کتابی را که دو سال قبل به عنوان يك فرد عادی درباره ایران نوشته است منتشر سازد؟ در این کتاب از اعمال بد، صفات ناخوشایند، و شیوه حکومت استبدادی ناصرالدین شاه، با لحنی صریح و بی‌پروا انتقاد شده بود و لرد سولزبری جداً مردد مانده بود که آیا انتشار چنین کتابی، با توجه به مقام و مسئولیت سیاسی مؤلف، حقیقتاً صلاح است یا نه؟ سرانجام به این نتیجه رسید که بهتر است خودش کتاب کرزن را پیش از رفتن زیر چاپ ببیند و درباره اش اظهار نظر بکند. کرزن پیش نویس اثر خود را در اختیار نخست‌وزیر گذاشت و او پس از مطالعه دقیق مطالب آن به این نتیجه رسید که انتشار چنین کتابی ممکن است در روابط ایران و انگلیس اثری ناگوار بگذارد. سولزبری در نامه‌ای که راجع به همین موضوع به کرزن نوشته نظر خود را به صراحت ابراز می‌کند و می‌نویسد:

... به عنوان نخست‌وزیر و وزیر خارجه بریتانیا که مسئول حفظ روابط حسنه کشورمان با کشورهای دیگر جهان هستم، خود را موظف می‌دانم به اینکه نظرت را به آن فصلی که درباره شاه ایران نوشته‌ای جلب کنم. اگر عقیده شخصی مرا بررسی بیدرنگ خواه گفت که به عنوان یکی از اعضای کابینه انگلیس حقاً نمی‌توانی چنین مطالبی را منتشر سازی. چندی پیش که در این باره با هم صحبت کردیم من هنوز متن کامل فصلی را که مربوط به شاه ایران است ندیده بودم و اکنون پس از خواندن دقیق

آن کوچکترین تردیدی برایم باقی نمانده که اگر این فصل، به همین ترتیبی که نوشته‌ای، منتشر شود اهانتی بزرگ نسبت به تاجدار ایران (ناصرالدین شاه) تلقی خواهد شد...<sup>۶</sup>

سر این قضیه مجدداً مکاتباتی میان کرزن و سولزبری ردوبدل شد و کرزن استدلال کرد که هر چه در آن فصل نوشته عین حقیقت است و دلیلی ندارد که سانسور بشود. سولزبری جواب داد:

... این استدلال تو که می‌نویسی نوشته‌های عین حقیقت است از يك مقام رسمی بعید است. من هم قبول دارم که آنچه نوشته‌ای عین حقیقت است ولی عکس‌العمل شاه را باید در نظر گرفت. اودرست به همین دلیل که نوشته‌های عین حقیقت است منتهای نفرت را از خواندنش احساس خواهد کرد و نسبت به ما (انگلیسیها) بدبین خواهد شد...

سرانجام توافقی بعمل آمد که در فصل مربوط به ناصرالدین شاه تجدید نظرهایی صورت گیرد. پس از انجام این تجدیدنظرها و حذف قسمتهای زنده بود که کتاب مشهور کرزن درباره ایران منتشر گردید.

\*

همچنان که قبلاً نیز اشاره شد منظور از بررسی کتاب نخست‌وزیران... ذکر وقایعی است مربوط به ایران که در دوران تصدی بعضی از رجال و سیاستمداران انگلیسی (که به مقام نخست‌وزیری رسیده‌اند) صورت گرفته و شرحشان در متن کتاب هارولد ویلسن نیامده است. مع‌الوصف حتی انجام این وظیفه محدود به چندین مقاله متوالی نیازمند است که متأسفانه کمبود فرصت و کمبود کاغذ اجازه نوشتن آنها را نمی‌دهد. در اینجا فقط به ذکر فهرستی از نام این نخست‌وزیران که اعمال و سیاستهای آنها به نحوی در سرنوشت کشور ما اثر گذاشته است می‌پردازیم و تحقیق و تتبع درباره يك آنها را به محققانی که ذوق بررسی تاریخی دارند واگذار می‌کنیم.

۱) اسپنسر پرسیول (نخست‌وزیر محافظه‌کار انگلستان به هنگام ورود اولین سفیر ایران به لندن).

۲) لرد پالمرستن (نخست‌وزیر لیبرال انگلستان در جریان جنگ دوم هرات و بازی‌کننده نقش اساسی در شکست دادن ایران)

۳) لرد سولزبری (نخست‌وزیر محافظه‌کار انگلستان در جریان سفر سوم ناصرالدین شاه به لندن)

۴) سر هنری کمبل - بانرمن (نخست‌وزیر لیبرال انگلستان به هنگام عقد قرارداد ۱۹۰۷). وزیر خارجه: سر ادوارد گری.

۵) دیوید لوید جرج (نخست‌وزیر لیبرال انگلستان به هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹). وزیر خارجه: لرد کرزن.

۶) مستر رامزی مک‌دانلد (نخست‌وزیر سوسیالیست

انگلستان به هنگام الغاء قرارداد نفت داری). وزیر خارجه: سرجان سیمون.

۷) ونیستن چرچیل (نخست وزیر محافظه کار انگلستان به هنگام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰). وزیر خارجه: آنتونی آیدن.

۸) مستر کلمنت اتلی (نخست وزیر سوسیالیست انگلستان در جریان ملی شدن صنایع نفت). وزیر خارجه: مستر هربرت ماریسن.

۹) ونیستن چرچیل (نخست وزیر محافظه کار انگلستان در جریان کودتای مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن مجدد محمدرضا شاه). وزیر خارجه: آنتونی آیدن.

\*

بجا خواهد بود که پیش از ختم این مقاله چند کلمه ای هم درباره مقام و نفوذ و قدرت نخست وزیران کنونی بریتانیا نوشته شود زیرا خواننده ایرانی که بیشتر با عرف و رسوم کشور خود آشناست ممکن است در این باره دچار اشتباه گردد و از درک عظمت و اهمیت پایگاه نخست وزیری در انگلستان غافل بماند.

در تاریخی که والتر بَجت (Walter Bagehot) کتاب مشهور خود را تحت عنوان منشور حکومت در انگلستان (*The English Constitution*) نوشت و برای اولین بار قدرت و اهمیت کابینه را در سیستم سیاسی انگلستان نشان داد، وزرای ارشد بریتانیا (که عضویت کابینه را داشتند) غالباً از حیث نفوذ و اعتبار و شخصیت سیاسی معادل نخست وزیر بودند و با او کوس برابری می زدند و آن اصطلاح لاتینی که مکرراً در کتاب بجت بکار رفته و نخست وزیر را «پریموس اینتر پارس» (*Primus inter Pares*) یعنی «نفر اول میان همگان» معرفی می کند در آن تاریخ چندان دور از حقیقت نبوده. و به هر تقدیر تصمیماتی که در کابینه های بریتانیا گرفته می شده لاقلاً تا تابستان ۱۹۲۹ (که نخستین کابینه کارگری در انگلستان تشکیل شد) تصمیم دسته جمعی اعضای کابینه را (*Collective decision*) منعکس می کرده.

روابط وزرای بریتانیا با شخص مقام سلطنت (ملکه یا پادشاه انگلستان) خود مقوله ای جداگانه است. زمانی بود که ملکه ویکتوریا از اختیارات وسیع سلطنتی که عرف سیاسی مملکت به او بخشیده بود حد اعلای استفاده را می کرد و چنانکه در صفحات قبلی این مقاله دیدیم گاهی اصرار می ورزید که فلان وزیر کابینه حتماً باید کنار برود و حرف خود را هم غالباً پیش می برد. نخست وزیران انگلیس که برای عرض گزارشهای سیاسی شرفیاب می شدند به هیچ وجه حق نشستن در حضور اورانداشتند و اوامر ملوکانه را همان طور ایستاده اصفا می کردند. لرد داربی (یکی از نخست وزیران بریتانیا در عهد سلطنت

وی) که یک بار در حال کسالت شدید برای تقدیم گزارشهای مملکتی شرفیاب شده بود نقل کرده است که وقتی ملکه او را در آن وضع کسل و ناراحت دید برای ابراز لطف و عنایت ملوکانه فقط به گفتن این جمله اکتفا کرد: «آقای نخست وزیر، خیلی از مشاهده وضع شما متأسفم. اما تشریفات سلطنتی بدبختانه اجازه نمی دهد که اجازه نشستن به شما بدهم!»

انسان وقتی نظایر این اتفاقات را در قرن نوزدهم در نظر می گیرد و آن را با وضع کنونی وزرای بریتانیا مقایسه می کند که علی الرسم در حضور شاه یا ملکه روی صندلی می نشینند و حتی خود پادشاه سیگار به آنها تعارف می کند، آنوقت متوجه می شود که شعائر و سنتهای سیاسی بریتانیا تا چه حد تحول پذیر است و چگونه طبق مقتضیات زمان عوض می شود. مستر هربرت ماریسن (وزیر کشور کابینه چرچیل در زمان جنگ) در اثر معروف خود بنام پارلمان و حکومت در انگلستان، واقعه ای را نقل می کند که معرف قدرت کامل وزرای بریتانیا در قبال مقام سلطنت است. او می نویسد:

موقعی که وزیر کشور بریتانیا بدم اعلی حضرت جرج ششم دوبار در مورد دو نفر زندانی محکوم به اعدام با من صحبت و شفاعت کردند که حکم محکومیت آنها را به حبس ابد تبدیل کنم. (تحت قوانین و سنن قضایی بریتانیا، وزیر کشور می تواند حکم محکومیت زندانیان را یک درجه تخفیف بدهد)

اعلی حضرت دلایل خود را به نحوی بسیار متین و شایسته بیان کردند و من طبعاً با کمال دقت و احترام به حرفهایشان گوش دادم. ولی در هر دو مورد متأسفانه به این نتیجه رسیدم که قبول تقاضای اعلی حضرت مقدور نیست و نظر خود را با کمال صراحت به عرضشان رساندم. معظم له بی آنکه کدورتی به دل بگیرد به استدلال من تسلیم شد و دیگر دنبال مطلب را نگرفت...<sup>۷</sup>

اما مسئله ای که در سالهای اخیر مطرح شده، افزایش قدرت بیسابقه نخست وزیران انگلستان است که عملاً بی آنکه هیئت وزیران را در جریان تصمیمات مهم سیاسی و نظامی بگذارند، خود رأساً (پس از مشورت محرمانه با چند تن از اعضای متنفذ و طراز اول کابینه) تصمیم می گیرند و آن تصمیم را بعداً به اطلاع اعضای کابینه می رسانند. سر آنتونی آیدن نخست وزیر فقید بریتانیا تصمیم حمله به کانال سوئز را - که شاید مهمترین تصمیم

حاشیه:

۵) ترجمه فارسی این کتاب به قلم آقای وحید مازندرانی به فارسی برگردانده شده است (ناشر مرکز انتشارات علمی و فرهنگی)

۶) از نامه مورخ ۲۷ نوامبر ۱۸۹۱ لرد سولزبری به لرد کرزن (مندرج در شرح حال کرزن به قلم لرد روتالدشی، جلد اول، ص ۱۵۵-۱۵۴).

۷) هربرت ماریسن، حکومت و پارلمان، نظری از درون، ص ۹۵

سلطنت می کند شوهر او را «پرنس کونسورت» می نامند که حقاً باید شوهر یا همسر ملکه ترجمه بشود.

۴) Lobby (لابی). استعمال این کلمه بدون توضیح کافی در زیر نویس، خواننده ایرانی را گیج می کند. در مجلس عوام انگلستان تالار وسیعی هست که وکلا در آنجا از موکلان خود پذیرایی یا با مراجعه کنندگان مصاحبه می کنند. این تالار را «لابی» می گویند. نیز دو کریدور ویژه هست که وکلای مجلس پس از اینکه رأی خود را (به هنگام رأی گیری) در صندوق ریختند، بسته به اینکه رأی موافق داده باشند یا رأی مخالف، از یکی از آن دو کریدور خارج می شوند. این دو کریدور را نیز لابی می گویند. در عین حال همین لغت لابی اصطلاحی شده برای بیان وضع کسانی که می خواهند طرح یا لایحه ای را پیش ببرند و می کوشند تا عده کثیری از وکلای مجلس عوام را برای تصویب آن طرح با خود موافق سازند. مثلاً کسانی را که طرفدار وضع قانونی برای کنترل موالید هستند و برای جلب حمایت وکلای مجلس کوشش می کنند، لابی طرفداران کنترل موالید می گویند. کلمه لابی بدون هیچ گونه توضیح قبلی در صفحه ۹۲ و صفحات بعدی کتاب فعلی مکرراً استعمال شده است.

۵) جنگ جنکینز ایر (ص ۱۰ ترجمه) مطلقاً برای خواننده ایرانی نامفهوم است مگر اینکه توضیح تاریخی درباره اش داده شود.

این عبارت ترجمه ای است از: War of Jenkin's Ear (جنگ گوش جنکینز) و توضیح آن به طور خلاصه این است: در یکی از روزهای سال ۱۷۳۸ ناخدای یک کشتی تجاری انگلیسی بنام رابرت جنکینز Robert Jenkins سرزده وارد پارلمان انگلیس شد، یک راست پشت میز خطابه رفت، و در حضور نمایندگان مجلس عوام شکایت کرد که به هنگام بازگشت از جامبیکا، نگهبانان ساحلی اسپانیا وارد عرشه کشتی اش شده و به اتهام اینکه او مشغول حمل کالای قاچاق است دستگیرش کرده و به زندان افکنده اند. به این هم اکتفا نکرده بلکه در زندان شکنجه اش داده و یک گوشش را هم بریده اند. در اینجا شاکلی دست به جیب کرد و گوش پریده اش را که به عنوان مدرک جرم حفظ کرده بود در آورد و به حضار نشان داد. در مجلس غوغایی شد و این خشم و هیجان پارلمانی در اندک زمانی به خارج از مجلس سرایت کرد و احساسات عمومی را چنان برانگیخت که دولت انگلستان ناچار شد سال بعد به دولت اسپانیا اعلان جنگ بدهد. طنزنویسان انگلیسی بعدها از جنگ انگلستان و اسپانیا به عنوان جنگ «گوش جنکینز» نام می بردند.

۶) در مورد شدت عمل پالمرستن (موقعی که وزیر جنگ بود) مؤلف به این مطلب اشاره کرده است (ص ۶۶ متن انگلیسی) که

دوران نخست وزیری اش بود. بی اطلاع اعضای کابینه اتخاذ کرد و بحرانی بوجود آورد که همه آشنایان به تاریخ روابط بین الملل از آن آگاهند. اعمال و اقداماتی از این گونه که نخست وزیری مهمترین تصمیمات سیاسی دولت را بدون اطلاع اکثریت اعضای کابینه اش بگیرد و همکاران خود را در مقابل عمل انجام یافته قرار دهد، در کابینه های پنجاه سال قبل بریتانیا حتی قابل تصور هم نبود.

افزایش اختیارات نخست وزیران بریتانیا در عرض سی چهار سال اخیر منجر به پیدایش نظریه «حکومت نخست وزیران در بریتانیا» (Prime Ministerial Government) شده است که جزئیات و خصوصیات آن را مستر ریچارد کراسمن (که خود نیز زمانی در کابینه هارولد ویلسن عضویت داشت) در مقدمه عالمانه اش بر کتاب منشور حکومت در انگلستان به نحوی روشن و قانع کننده بیان کرده است.

سخن کوتاه: نخست وزیران معاصر انگلستان دیگر مثل زمان ملکه ویکتوریا «شخص اول میان همگنان» نیستند بلکه مردان و زنان مقتدری هستند که عملاً بر هیئت وزیران حکومت می کنند و تصمیمات خود را در مرحله آخر پیش می برند ولو اینکه در جریان این عمل ناچار شوند تنی چند از همکاران نزدیک خود را از دست بدهند یا اینکه آنها را (به علت مخالفت با نظر نخست وزیر) از کابینه کنار بگذارند. تا موقعی که نخست وزیر رهبر حزب حاکم هم هست، با اتکاء به آن اکثریت پارلمانی که در مجلس دارد همیشه می تواند مخالفان خود را ساکت کند و آنها را سر جایشان بنشانند.

پارلمانهای امروزی بریتانیا، با توجه به قدرت فوق العاده احزاب سیاسی که اعمال نمایندگان خود را در مجلس به شدت کنترل می کنند، دیگر عامل مؤثری در سرنگون کردن حکومتها نیستند مگر اینکه نخست وزیر اعتماد حزب خود را از دست بدهد که در آن صورت سقوطش حتمی و اجتناب ناپذیر است.

\*

اینک به ذکر پاره ای اصطلاحات نامفهوم یا نقایص ترجمه ای که در ترجمه فارسی این کتاب به چشم می خورد می پردازیم و مقاله را تمام می کنیم.

۱) اعضای مجلس لردها را «سناتور» نمی توان ترجمه کرد و این اصطلاح از بیخ و بن غلط است.

۲) درباره «توری ها» و «ویگ ها» می بایست توضیح قبلی برای خواننده داده شود که توری ها اسلاف محافظه کاران و ویگ ها اسلاف لیبرال ها هستند.

۳) عنوان Prince Consort به طور تحت اللفظی «شاهزاده مصاحب» ترجمه شده که صحیح نیست. وقتی در انگلستان ملکه

وی از رسم شلاق زدن به سربازهای خاطی دفاع می کرد گرچه بعداً به ملاحظات انسانی حد اعلاّی ضربات شلاق را که سرباز مجرم می توانست بخورد به ۲۰۰ ضربه تقلیل داد. اما مترجم این قسمت از متن کتاب را چنین ترجمه کرده:

وی (بالمستن) در این مقام (مقام وزارت جنگ) خشن و تندخو و از مدافعان مجازات شلاق در ارتش بود ولی بعدها به دلایل بشردوستانه پیشنهاد کرد که تعداد شلاقها محدود شود... (ص ۱۰۹ ترجمه)

هیچ معلوم نیست که مترجم روی چه ملاحظه‌ای عدد ۲۰۰ را حذف کرده است زیرا در نوشته هارولد ویلسن طنزی هست که فقط با ذکر تعداد شلاقها مفهوم می شود. مؤلف می خواهد این نکته را به خواننده تفهیم کند که بالمستن مردی خشن و قسی القلب بود و ۲۰۰ ضربه شلاق را برای يك سرباز مجرم، مجازاتی «عادی و منصفانه» می شمرد.

(۷) در متن انگلیسی کتاب آمده (ص ۹۸):

He (Disraeli) took great trouble with his party...

مؤلف می خواهد بگوید که دیزرائیلی به احساسات و عقاید پیروان خود در حزب محافظه کار اهمیت می گذاشت و همیشه مواظب بود که آنها را از خود نرنجاند. اما مترجم در ترجمه این عبارت (ص ۱۵۵) می نویسد که: «دیزرائیلی هیچ مشکلی با حزبی نداشت...»

يك مراجعه کوتاه به يك دیکسیونر معتبر انگلیسی در حرف T (در توضیح معنای فعل: to take trouble) می تواند مترجم را در رفع این اشتباه و اصلاح آن در چاپ بعدی کمک کند.

(۸) در صفحه ۱۰۰ (متن انگلیسی) اشاره شده است که یکی از نمایندگان مجلس عوام که از سیاست دیزرائیلی دلخور بود از روی عصبانیت او را Hellish Jew خطاب کرد. مترجم این عبارت را به طور تحت اللفظی «یهودی جهنمی» ترجمه کرده (ص ۱۵۷) ولی ترجمه بهتر آن «یهودی لعنتی» است.

(۹) در متن انگلیسی (ص ۱۰۰) عبارتی به این مضمون آمده است:

Then it was, and only then that-to paraphrase Canning-he called Lord Salisbury into existence to redress the balance of the Knowsley connections.

این عبارت چنین ترجمه شده است:

... او (دیزرائیلی) به سراغ لرد سولزبری- نسخه بدل کانینگ- رفت و از او خواست تا به صحنه بیاید و جای شخصی را که ناوزلی سفارش کرده بود بگیرد و تعادل را مجدداً برقرار نماید... (ص ۱۵۹).

ترجمه کاملاً غلط است زیرا:

الف) Knowsley Park (که آن را به اختصار ناوزلی هم می گفتند) اقامتگاه اجدادی خانواده استانیلی (خانواده

کنت داربی) بود و در سبک نگارش انگلیسی نام محل را غالباً برای تشریح پاره‌ای مفاهیم تاریخی به کار می برند. کما اینکه در تاریخ کشور ما هم نظایر این تعبيرات فراوان است و مثلاً در اغلب کتابهای دوره مشروطیت می خوانیم که در کودتای محمدعلی شاه قاجار بهارستان از باغ شاه شکست خورد (منظور از بهارستان مجلس و مشروطه خواهان و منظور از باغ شاه طرفداران استبداد است). در کتاب نخست وزیران... هم منظور مؤلف این است که دیزرائیلی بدین وسیله (با وارد کردن سولزبری به عرصه سیاست) خواست پیوندهای سیاسی خود را با ناوزلی (یعنی با خانواده لرد داربی) تعدیل و جبران کند.

ب) عبارت «نسخه بدل کانینگ» به جای to paraphrase Canning مطلقاً غلط است. این عبارت می بایست چنین ترجمه شود: «اگر گفته کانینگ را در جمله‌ای دیگر بیان کنیم...». فعل to paraphrase در زبان انگلیسی مطلبی را «به زبان دیگر یا به صورتی دیگر بیان کردن» معنی می دهد.

(۱۰) در صفحه ۱۰۶ (متن انگلیسی) عبارتی به این مضمون آمده:

... He (Disraeli) once wrote: the British people being subject to fog and possessing a powerful middle class, require grave statesmen. Whatever else he may have been called, he was never grave, except during the Middle Eastern crisis.

که ترجمه آن می شود:

مردم انگلیس که همیشه تحت تأثیر آب و هوای عبوس و مه آلود قرار دارند و يك طبقه نیرومند- طبقه دوم- در استخوان بندی اجتماعی آنها هست، به يك سیاستمدار خشک و عبوس احتیاج دارند. اما دیزرائیلی هر خصیصه دیگری هم که داشت هرگز خشک و عبوس نبود مگر در جریان بحران خاورمیانه...

اما مترجم کلمه grave را ظاهراً با کلمه great اشتباه کرده با این نتیجه که عبارت بالا در ترجمه به این شکل در آمده است:

... مردم بریتانیا به علت آنکه در معرض هوای مه آلود قرار دارند و به خاطر داشتن يك طبقه متوسط نیرومند به دولتمردان بزرگ نیازمندند. ولی او (دیزرائیلی) هر چه نامیده شود، جز در طول بحران خاورمیانه، هرگز يك سیاستمدار بزرگ نبوده است... (ص ۱۶۸ ترجمه)

این گونه اشتباهات و نقایص ترجمه‌ای (که بخشی از آن فهرست وار ذکر شد) به حقیقت مشتی است از خروار و گره زده ذکر دقیق مواردی که به اصلاح نیازمند است در چهارچوب يك مقاله نقدی (آنهم در وضع فعلی کاغذ) نمی گنجد. امیدواریم مترجم محترم همتی به خرج دهد و همه آن نقایص را (که متأسفانه از حد متعارف خیلی بیشتر است) در چاپهای بعدی اصلاح کند.